روزنامه شرق

سه‌شنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۳
۸ صفر ۱۴۴۶
۱۳ آگوست ۲۰۲۴
سال بیست‌ویکم
شماره ۴۹۰۲
۲۰ هزار تومان
۱۲ صفحه

پیام تشکر رهبر انقلاب از کاروان ایران در المپیک پاریس

۲

در «شرق» امروز می‌خوانید: عضو کمیته علمی اتیسم وزارت بهداشت: وظیفه دولت نظارت بر فرایند درمان اتیسم است • گفت‌وگو با سروش میلانی‌زاده، نقاش، عکاس و فیلمساز ایرانی: ستایش صداقت

بررسی چرایی کناره‌گیری محمدجواد ظریف از دولت چهاردهم در گفت‌وگو با چهره‌های سیاسی

معمای ظریف

گزارش تیتر یک را در صفحه ۲ بخوانید

گفت‌وگوی احمد غلامی با رحمن قهرمان‌پور و عباس ملکی درباره انتخابات آمریکا

مدیریت تنش با آمریکا

عباس ملکی: باید مدیریت تنش با آمریکا داشته باشیم • رحمن قهرمان‌پور: نمی‌توانیم بازیگر قدرتمندی مثل آمریکا را نادیده بگیریم

گفت‌وگو را در صفحه ۶ بخوانید

یادداشت

حکمرانی اقتصادی در هنگامه بحران (۲)

جمال رشیدی
پژوهشگر سیاست‌گذاری اجتماعی

بخش اول این یادداشت در تاریخ پنجشنبه ۴ مرداد منتشر شده است و حال بخش دوم «سیاست‌گذاری اقتصادی چندوجهی» را با تأکید بر عملیاتی‌سازی توصیه‌های سیاستی پیش می‌نهم تا با شکل‌گیری مباحثات کارشناسی، در بوته نقد قرار گرفته و آورده‌ای احتمالی برای جامعه داشته باشد.

هرم گرمای طاقت‌فرسای تابستان تهران را که به پیشوازم آمده بود، پذیرا بودم تا خود را به آرشیو «مذاکرات مجلس» برسانم. سرمای ناشی از رکود اقتصادی و تورم کمرشکن آن را به پنجه‌افکندن در سیاست‌های اقتصادی، فراخوانده بودم. راه پرفرازونشیبی را پیش‌رو داشتم و اضطراب از دستورکارهای چالش‌برانگیز، تمام وجود عرق‌خورده‌ام را به چالش می‌کشید. مذاکرات مجلس را که بررسی می‌کردم، انگار خوابی طولانی در این جامعه حکمفرما بوده و پس از هفت دهه، شواهدی یافتم از دوره تاریخی مشابهی که شایسته بود دوباره مرور کنم و به یاد این گزاره افتادم که «چون تاریخ را نخوانده‌ایم، مجبوریم تکرارش کنیم». آری؛ گویا در هنگامه تکرار تاریخ قرار داریم. در لابه‌لای مستندات مربوط به مذاکرات مجلس شورای ملی، به انبوهی از «توصیه‌های» سیاستی برمی‌خوردم و سرگردان از اینکه کدامین را نقطه شروع قرار دهم. گویا مذاکرات تیرماه، پرحرارت و درعین‌حال درس‌آموز است. وکیلی را یافتم که در انبوهه وکلای مجلس، بانگ برآورده بود که «اصلا تأسیس شرکت‌های سهامی تابع اوضاع و جریانی باید باشد، سرمایه‌اش معلوم باشد، تضمین داشته باشد، سهامی داشته باشد، در هر حال از این قبیل شرکت‌ها هم نداریم و نتیجه این شده است که عده زیادی سرمایه خودشان را نگه دارند برای چه کار، یکی برای خرید زمین که آقا فرمودند، یکی هم برای سفته‌بازی که فرمودید و تذکر دادید درصورتی‌که اگر این سرمایه‌ها برای تشکیل شرکت سهامی برای امور تولیدی به کار افتد، در همه امور مملکت تأثیر می‌کند و نرخ بهره هم از آنچه فرمودید کمتر می‌شود» (مشروح مذاکرات مجلس روز پنجشنبه چهاردهم تیرماه ۱۳۳۵). اشاراتی به تشتت سیاست‌گذاری اقتصادی در حوزه صنعت که صاحبان سرمایه را روی‌گردان از گسیل سرمایه به بخش «صنعت» کرده و روند نام‌برده در سال‌های آتی نیز گویا، ادامه داشته است: «در حقیقت به طور تقریب می‌توان گفت که برای ایجاد کارخانه‌ها و توسعه صنعت در کشور قریب ۶۰۰ میلیون تومان در مدت قلیلی تهیه شده که قریب یک ثلث آن را دولت به صورت وام کمک می‌کند. این را آقایان بدانند که در مدت شش ماه یا ۹ ماه، شش میلیون ریال برای طرح‌های مفید تولیدی در مملکت به کار افتاده و قریب ۴۰۰ میلیون تومان آن را خود مردم می‌پردازند و این امر موفقیت بزرگی با توجه و مقایسه سال‌های قبل است زیرا چرخ‌های دستگاه اقتصادی و تولید با این عمل به کار افتاده است و این عمل نتایجی خواهد داشت که از باب نمونه بعضی از آن ذکر می‌شود. ۱- تهیه شغل و کار برای صدها هزار مردم در تمام صنوف و طبقات. ۲- به کار افتادن سرمایه‌های اشخاص در داخل مملکت برای امور تولیدی و منصرف‌شدن از سفته‌بازی و معاملات زمین و خودداری از فرستادن سرمایه به خارج» (مشروح مذاکرات مجلس روز سه‌شنبه ۱۷ تیر ماه ۱۳۳۷). علاوه بر این تذکرات، داده‌های عینی‌تر بانک مرکزی نیز در قالب گزارش حساب‌های ملی، نشان می‌دهد که از ۱۳۳۹ تا ۱۳۹۱، همچنان عمده گردش سرمایه در حوزه مستغلات بوده است.

با این اوصاف، وقتی به انسان‌شناسی اقتصادی آن دوره بپردازیم، کنشگر حساب‌گری پیش چشمان تصویر می‌شود که به‌شدت تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی است و متناسب با گشودگی فضای سیاست‌گذاری به روی صاحبان سرمایه، به بخش «صنعت» رو می‌آورند و به محض اینکه ضریب اطمینان و امنیت سرمایه‌گذاری در بازارهای رقیب (حتی غیرمولد مانند مستغلات) افزایش می‌یابد، مسیر سرمایه‌شان را تغییر می‌دهند؛ داستانی آشنا برای دهه‌ها گردش سرمایه در سطح کلان اقتصادی که می‌توان ردپای تناسب بین کنشگری اقتصادی صاحبان سرمایه با سیاست‌گذاری‌های اقتصادی را رصد کرد. در یکی از صورت‌جلسات مذاکرات مجلس میانه دهه ۱۳۳۰ ه.ش، چنین به آن پرداخته‌اند: «از لحاظ اقتصادی دارم عرض می‌کنم از یک طرف می‌گوییم که قیمت زمین و معاملات زمین تمام کارهای اقتصادی را فلج کرده است و کسی نمی‌رود برای کار دیگری پول خرج کند، چون یک متر زمین می‌خرد، بعد از یک سال به ۱۰ برابر می‌فروشد، مگر احمق است برود کارخانه درست کند و به جنگ مأموران مالیه و ژاندارمری و این و آن بیفتد. مردم احمق نیستند بنابراین از آن طرف نقشه‌هایی می‌کشیم و کارهایی می‌کنیم که قیمت زمین را زیاد می‌کند [...]، این دو سیاست با هم تضاد دارد ما هم نمی‌دانیم که چطور باید این تضاد را حل کنیم» (مشروح مذاکرات مجلس روز سه‌شنبه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۳۶). پرسش بنیادینی است که از لابه‌لای مشاجرات و مباحثات، به دغدغه‌مندهای کنونی سیاست‌گذاری رسیده است. آیا واقعا هیچ راه‌حلی برای این تضاد نمی‌توان متصور بود؟ یا اینکه با ادامه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی گذشته، همچنان مسیر را برای تشکیل انواع سرمایه در بخش مستغلات فراخ نگه داریم؟

اما در این نوشتار سعی خواهم کرد با ارائه صورت‌بندی مستدل، پیشنهادهایی را عرضه کنم تا دیگر متخصصان این حوزه نیز، منت نهاده و وارد گود شوند و پیشنهادها را به محک نقد بگذارند. هر نقدی به پیشنهادهای مطروحه، گامی به سوی حل کلان‌چالش‌های اقتصاد کشورمان خواهد بود و امید که بخش کوچکی از منافع ملی را تضمین کند.

اما از وضعیت کنونی باید شروع کنیم. چه اتفاقاتی در اقتصاد ایران رخ داده که حدود ۸۸ درصد از سهم ثروت خانوارهای ایرانی در قالب املاک و مستغلات، ذخیره می‌شود (باصری و همکاران، ۱۴۰۰). گویا ترسیم آینده‌ای نامطمئن به‌ویژه برای دوره پس از بازنشستگی در نظام‌های رفاهی مانند ایران، بر گرایش خانوارها به صورت ذخیره دارایی‌ها در بازارهای رقیب (مانند مستغلات)، بی‌تأثیر نیست. درحالی‌که آمارها برای کشوری مانند آلمان حاکی از آن است که نگهداری دارایی‌ها در قالب املاک و مستغلات، حتی به ۳۷ درصد هم می‌رسد (همان). چرا در بازار ایران، میزان ریسک در بخش‌های مالی، چنان بالاست که عمده خانوارها، بخش چشمگیری از دارایی‌ها را به صورت ذخیره املاک و مستغلات، راکد می‌کنند؟ البته پاسخ بسیار کوتاه است: دخالت و دست‌درازی دولت. شاید آلمانی‌ها از ۱۹۴۸ به بعد، براساس گفت‌وگوهای همدلانه لودویگ ویلهلم ارهارد، وزیر نامدار اقتصادی‌شان با جامعه، از دخالت‌نکردن دولت در بازارهای پشتیبان «تولید»، اطمینان حاصل کرده‌اند و در کنار سیاست‌های رفاهی تضمین‌کننده زندگی آرام پس از دوره بازنشستگی، میزان ریسک‌پذیری‌شان چنان بالا رفته که عموما دارایی‌های خود را در بازارهای مالی، سپرده‌های دیداری، اوراق قرضه کوتاه‌مدت، سهام شرکت‌های عمومی و صندوق‌های سرمایه‌گذاری (همان) به گردش درمی‌آورند، شاید به خاطر پشتوانه تضمین امنیت سرمایه‌گذاری که اتفاقا اینجاست که دولت باید به گونه‌ای مؤثر، نقش‌آفرینی کند. حال پرسش این است که آیا آلمانی‌ها، منطقی‌تر و عقلانی‌تر از ایرانی‌ها هستند؟ در دام چنین ذات‌گرایی نباید افتاد.

میزان ریسک‌پذیری آنها به تأسی از امنیت تضمین‌شده در حوزه‌های پشتیبان تولید از طریق سیاست‌گذاری‌های اقتصادی «مناسب»، افزایش یافته است؛ اما خانوارهای ایرانی با وجود دخالت‌های متعدد دولت در مهم‌ترین بازار سرمایه (یعنی بورس) و همچنین میزان بالای ریسک سرمایه در بخش صنعت و گسیل سرمایه به بخش «بازرگانی» و تمرکز بر واردات، با چه امیدی سرمایه‌های خود را به چنین بازار پرریسکی رهسپار کنند؟ اگر تحلیل بازارهای رقیب «صنعت» و «بورس» (به‌عنوان مهم‌ترین بازار سرمایه پشتیبان تولید) را پیش بنهیم، پی خواهیم برد که مانند دهه ۱۳۳۰ ه.ش، آنچه شالوده رفتار اقتصادی ایرانیان را شکل داده، کمترین میزان ریسک در بازار املاک و مستغلات و گسیل سرمایه از بخش‌های مختلف به این حوزه است. حتی در دوره رونق دهه ۱۳۵۰ ه.ش نیز چنین رفتارهایی نه‌تنها در بین دارندگان صاحبان سرمایه کلان، بلکه در بین کسب‌وکارهای بسیار تخصصی همچون طبابت نیز قابل ردیابی است. «مطلبی گفته شد درباره یکی از اطبا. من شنیدم که یکی از اطبا ماهی ۱۵ هزار تومان درآمد داشته از طبابت و تخصص دست می‌کشد و می‌گوید بروم زمین بخرم و بسازم و بفروشم و میلیونر شوم. واقعیت هم همین است؛ شما ملاحظه بفرمایید بنز آخرین‌سیستم را چه کسانی سوار می‌شوند آیا وزرا یا وکلا؟ هیچ‌کدام، بلکه تمام مقاطعه‌کارها، معمارها و اشخاصی از آن قبیل (بسازوبفروش‌ها)» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی روز پنجشنبه (۱۸) آذرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی [۱۳۵۵]). این داستان آشنای دهه‌ها سیاست‌گذاری اشتباه اقتصادی است که حتی ناخودآگاه کنشگران اقتصادی را شکل داده و خانوارها را به سمت حوزه‌های اقتصادی با کمترین ریسک سوق داده است. کمترین میزان ریسک ناشی از سیاست‌گذاری مالی (به دلیل ضعف سیاست‌های مربوط به مالیات‌های مستقیم) در بخش مستغلات، باعث شده شاخک‌های سرمایه، مسیر کم‌ریسک را انتخاب کند؛ درحالی‌که بر اساس برخی بررسی‌های میدانی در کشور آلمان، حدود هشت تا ۱۶ درصد از قیمت کل یک «خانه» در «برلین»، بابت کسورات ناشی از مالیات بر نقل و انتقال و سایر هزینه‌ها، به مصرف‌کننده تحمیل می‌شود. در ایران اما سال‌هاست که طرح‌ها و لوایح معطوف به اخذ مالیات مستقیم از فعالیت‌های حوزه مستغلات، به سنگر ستبر قانون‌گذاران برمی‌خورد و همچنان مستغلات را از تیررس سیاست‌های مالیاتی مصون می‌دارد و بیش از پیش، جاذب سرمایه از بخش‌های دیگر می‌شود. در غیاب سیاست‌های اثربخش مالیات‌ستانی مستقیم از مستغلات، «مسکن» به بخش پیشرو در ایجاد تورم تبدیل شده و در بازه‌های میان‌مدت، تورم ایجادشده در بخش مسکن به بخش مصرف نیز سرایت می‌کند. پرسش این است که چرا در کشورهای اسکاندیناوی که با سیاست‌گذاری‌های مشخص، مسکن را از حالت کالای سرمایه‌ای خارج کرده‌اند، کمترین میزان تورم از طریق بخش مسکن ایجاد می‌شود و در کشورهای مبتنی بر سیاست‌های بازار آزاد و کشورهای با سیاست‌های مالی باز در قبال مستغلات، بیشترین سهم ایجاد تورم در اقتصاد به «مسکن» برمی‌گردد که تجربه ۱۳۹۶ تاکنون در ایران نیز مؤید چنین مدعایی است.

ادامه در صفحه ۵

سرمقاله

کابینه وفاق ملی؟

کوروش احمدی
دیپلمات‌پیشین

بعد از ۸۰ روز عدم قطعیت، اکنون با انتشار فهرست وزرای دولت جدید، وارد دوره عدم قطعیت دیگری در رابطه با رأی اعتماد شده‌ایم. تاکنون روشن شده که بخشی از شخصیت‌ها و طیف‌هایی که در این ۸۰ روز با آقای پزشکیان همراه بودند، از ترکیب کابینه ناخشنودند. کناره‌گیری دکتر ظریف نیز تحولی منفی و بسیار تأسف‌آور است. ایشان در ۸۰ روز گذشته با حداکثر اخلاص و صرف بیشترین انرژی، نقش مؤثری در رونق‌گرفتن کمپین پزشکیان داشت. او تلاشی ارزنده نیز برای نزدیک‌کردن نخبگان به حاکمیت و انداختن سیاست‌ورزی در کانال توسعه کشور مبذول داشت. اجبار ظریف به کناره‌گیری از هر جهت غیرقابل درک و خسارت‌بار است.

سؤالی که اکنون مطرح است، این است که آیا این کابینه همچنان «کابینه وفاق ملی» خوانده خواهد شد یا خیر؟ در این پنج هفته، سخنان تجریدی و انتزاعی بسیاری راجع به «کابینه وفاق ملی» شنیدیم. یک جامعه‌شناس می‌گفت: کابینه وفاق به این معنی است که «وزیر آن باید تکثیرپذیر» باشد؛ یعنی «بداند وزیر یک قشر جامعه نیست و وزیر همه اقشار جامعه است» و در این صورت «دولت تکثرپذیر خواهد بود»؛ سخنی که هم نامفهوم است و هم ناسازگار با ابتدایی‌ترین اصول علم سیاست. یک روزنامه‌نگار معتبر نیز بر آن بود که هدف «دولت وفاق ملی» باید «رفع شکاف عمیق در ساختار قدرت و شکاف بین مردم و قدرت» باشد. درحالی‌که روشن است که این شکاف‌ها سیاسی و سیاستی هستند و با توصیه‌های مشفقانه رفع نمی‌شوند و برای رفع آنها راهی جز گردن‌نهادن به حکم آرای عمومی وجود ندارد؛ در غیر این صورت همین شکاف‌ها وارد کابینه می‌شود و آن را فلج می‌کند. ضمن اینکه کابینه وفاق، راهی است برای گریز از مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی.

به هر حال، از ابتدا مشخص بود که سخن‌گفتن از کابینه وفاق ملی بلاموضوع است. اساسا شرایط ایران کابینه وفاق ملی را ایجاب نمی‌کند. در ایران یک انتخابات برگزار شد که در آن رأی‌دهندگان و رأی‌ندهندگان به صراحت سیاست‌هایی را که مایل هستند اجرا شود، مشخص کردند. دولت برآمده از این انتخابات (اگر انتخابات معنی‌دار باشد)، باید سیاست‌های مدنظر ۸۰ درصد جامعه را سرلوحه برنامه خود قرار دهد و کسانی را که به چنین سیاست‌هایی باور دارند، به کار بگمارد. مرور مواردی از کابینه‌های وفاق ملی که در یکی، دو سده اخیر در کشورهای مختلف تشکیل شده، نشان می‌دهد که هدف یک کابینه وفاق ملی هیچ‌گاه تصحیح سیاست‌گذاری‌های اشتباه در گذشته نبوده و نیست؛ چراکه تعیین تکلیف سیاست‌های اشتباه امری سیاسی است که صندوق رأی باید تکلیف آن را مشخص کند. تقریبا همه کابینه‌های وفاق در دیگر کشورها در شرایط مواجهه کشور با بحرانی مانند جنگ داخلی یا خارجی یا بلایای عظیم طبیعی شکل گرفته‌اند. دو نمونه کابینه وفاق در دهه ۱۸۶۰ در آمریکا برای واکنش در برابر جنگ داخلی و در انگلیس در ۱۹۳۹ برای جلوگیری از تصرف کشور توسط آلمان نازی گویاست. در مورد اول، آبراهام لینکلنِ جمهوری‌خواه در انتخابات دور دوم، آندرو جانسون دموکرات را به‌عنوان معاون خود معرفی کرد و کابینه‌ای مرکب از دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان تشکیل داد و بر جنگ داخلی متمرکز شد. در مورد دوم نیز چرچیلِ محافظه‌کار، کلمنت اتلی، رهبر حزب کارگر را به‌عنوان معاون و جمعی دیگر از آن حزب را در کابینه خود پذیرفت و تنها دستور کار او پیروزی در جنگ بود.

در شرایطی که ما با اضطرار ناشی از یک جنگ یا بحران طبیعی مواجه نیستیم، باید از بانیان و مجریان سیاست‌های نادرست گذشته خواهش کنیم مدتی کنار بایستند، منتظر انتخابات بعدی باشند و اجازه دهند تا سیاست‌ها و سیاست‌مداران جدیدی عهده‌دار امور شوند. مشکل ما در ایران اشتباه‌ها یا تعمدهای فاحش در حوزه سیاست‌گذاری از سوی جمعی است که در قوه مجریه و خارج از قوه مجریه، کشور را با انواع بحران‌ها مواجه کرده‌اند. حال، چگونه می‌توان همان‌هایی که کشور را با انواع بحران‌ها و ناترازی‌ها و عدم توازن‌ها مواجه کرده‌اند، به کابینه دعوت کرد و نام آن را «کابینه وفاق ملی» گذاشت و امیدوار بود که این عنوان آنها را مأخوذ به حیا کند. البته ممکن است گفته شود که به دلایلی، راه دیگری نیست. بسیار خب، حداقل باید با مردم صادقانه سخن گفت. «راه‌حلی» که دیر یا زود مشخص می‌شود راه‌حل نیست، چه حاصلی می‌تواند داشته باشد.

برگزیده‌ها

«شرق»، سکانداری احتمالی سیدعباس عراقچی بر سیاست خارجی دولت چهاردهم را بررسی می‌کند

نفس تازه در دیپلماسی

۳

آخرین گزارش بانک مرکزی از شاخص‌های پولی در خرداد سال جاری هشداردهنده است

شتاب رشد نقدینگی

۴

چرا تکواندو بهترین تیم کاروان ایران در پاریس بود

نسل ناهید

۹

مخالفت حماس با دور جدید مذاکرات آتش‌بس و درخواست بازگشت به طرح بایدن

فرصتی برای چانه‌زنی

۵

نگاه

چرا دکتر سیمایی؟

یادداشتی از مهدی مهدوی‌زاده

۱۰

بازهم تخریب عارف

یادداشتی از جلال میرزایی

۳

یادداشت

چون ندیدند حقیقت...!

حسین حقگو
کارشناس اقتصادی

۱- آقای پزشکیان در جریان انتخابات نه برنامه‌ای و حتی به قول خودشان: «هیچ عدد و رقمی و وعده‌ای» هم ندادند (۱۴۰۳/۰۵/۰۳). البته هستند کسانی که معتقدند ایشان سه وعده مهم داده‌اند: «توازن در سیاست خارجی در کنار مذاکره به قصد لغو تحریم‌ها، رفع محدودیت در استفاده از اینترنت و پایان‌دادن به ابزارهای فیزیکی و تحمیلی در حوزه پوشش مردم» (زیدآبادی، ۵/۲۱). همچنین هستند کسانی که اصولا برنامه‌دادن را امری پیش پا افتاده و حتی اسباب فریب مردم می‌دانند. «آقای پزشکیان حتی برنامه مدون هم نداد، درحالی‌که تهیه چنین برنامه‌هایی با اندک نیرویی بسیار ساده است که هدف آن فریب مردم و رأی‌آوردن است» (هم‌میهن، ۵/۲۱). اما حال با معرفی کابینه این سؤال اساسی و حیاتی مطرح است که این جمع ۲۰، ۳۰نفره از وزرا و معاونان به‌عنوان بازی‌گردانان اصلی اجرائی کشور، صحنه زندگی و کسب‌وکار و معیشت مردم را در این سخت‌ترین شرایط، چگونه بهبود می‌بخشند و طبق کدام دراماتورژی در برابر دیدگان ۸۸ میلیون ایرانی به ایفای نقش می‌پردازند؟! کدام پیرنگ و تم قرار است این نقش‌آفرینان را در جهت ایجاد تأثیری واحد بر مخاطبان، هم‌ساز و هم‌آواز کند؟! گردآمدن حول شخصیت و ادبیات کارگردان (آقای پزشکیان، رئیس‌جمهور) هر قدر هم محترم و صادق و... مگر می‌تواند جایگزین متن و میزانسن و... شود؟!

۲- آقای پزشکیان در تمام انتصابات خود علاوه بر برنامه هفتم توسعه که «نیازمند تدوین حدود ۲۰۰ آیین‌نامه و دستورالعمل و سند است که صد تایش باید در همین سال اول انجام شود» (داوود منظور- رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه)، دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز را مورد تأکید قرار داده است.

ادامه در صفحه ۵